

پدرم فارسی بلد است. من وقتی دختر کوچکی بودم از پدرم فارسی یاد

گرفتم. من زبان فارسی را سه ماه است که یاد میگیرم. حالا من فارسی

کمی بلدم. من خیلی شبها دیر بیدار بودم و برای کلاس فارسی

درس میخواندم. من هفتاد تا تکلیف کامپیوتری انجام دارم. من

درسها و لغتها و دیکتهها را میخواندم. من گفتگو با اتوسا را

خیلی دوست داشتم. من خیلی راحت حرفهای او را میفهمیدم. ماه

اول کلاس فارسی خیلی آسان بود. ولی بدن کلاس سختتر شد. من

این کلاس را دوست داشتم بتوانم که با فامیلم در ایران راحتتر حرف

بزنم. من دوست دارم بیشتر در بازی ایرانی بودن یاد بگیرم. من

دوستهای ایرانی پیدا کردهام. آنها میگویند: کلاس مون سخت بود.

کلاس مون خیلی خوب بود.

عالی بود!

مدیرانم هم جز اردو میدادند  
نزدیکه و زمین!